

بررسی تاریخ انقلاب اکتبر ، ساختمان سوسیالیسم در شوروی آنطور که بوده و نه آنطوریکه امپریالیستها جعل و تحریف کرده اند

(1)

مقدمه :

نمی توان انسانی را که دارای اندک شعور سیاسی باشد یافت که اندر فوائد تاریخ سخن نگوید و تاریخ را چراغ راه آینده نداند . تاریخ است که گنجینه با ارزش رخدادهای انسان ساز بشری است در حالی که غارتگری و جنایتگری ستمگران را در دل خویش برای همیشه ثبت می گرداند . تاریخ بمتابه نقاش چیره دست قادر است اعمال نیک و پسندیده و بشردوستانه را در کنار اعمال نکوهیده و ضد بشری بمتابه حقایق انکار ناپذیر بر بوم نقاشی بتصویر کشد . تاریخ همواره جانبدارانه و طبقاتی است .

جباران زمانه- سرمایه داران از آنجائیکه اقلیت اهالی را در جامعه تشکیل میدهند ، از آنجائیکه دسترنج زحمتکشان را در پروسه تولید می ربایند ، لذا عامدانه تاریخ را جعل و تحریف می کنند و آنرا بر اساس منافع طبقاتی خویش به نگارش درمی آورند .

زحمتکشان- نیروی رنج و کار از آنجائیکه اکثریت را تشکیل میدهند ، از آنجائیکه آفریننده گان واقعی نعم مادی و معنوی جامعه اند ، لذا تاریخ را همانطور که هست بصورت حقایق واقعی ثبت می کنند .

توده ها آفریننده واقعی تاریخ اند و نه استثمارگران پس باید تاریخ توده ها را آموخت و بکار بست و نه تاریخ ستمگران را .

آموختن تاریخ انقلاب کبیر اکتبر و ساختمان سوسیالیسم در شوروی بمتابه بزرگترین رخداد انسان ساز بشری ، جهت دستیابی به تئوری انقلابی و شناخت قانونمندی های مبارزه طبقاتی ، برای تمام انسان ها و بویژه تمامی آزیخواهان و بشردوستانی که برای فردای بهتر انسان ها مبارزه می کنند از ضروریات مبهم اصول مبارزاتی می باشد .

نگارنده بمنظور کشف حقایق تاریخی بدون دخل و تصرف کوشش دارد طی سلسله مقالاتی مبادرت به درج کتب ارزشمند دو نویسنده زبردست مایکل سیرز و آلبرت کان از انتشارات حزب کار ایران (توفان) ورزد . با امید باینکه مطالعه این سند گرانبهای تاریخی کمکی در جهت تنویر افکار صحیح گردد .

توطئه بزرگ

مایکل سیرز- آلبرت کان

کتاب یکم : انقلاب و ضد انقلاب

برگردان : ماکان

از انتشارات حزب کار ایران (توفان)

پیشگفتار

کتابی که نخستین جلد آن از نظر خوانندگان می گذرد ، سندی است زنده از رویدادهای سیاسی- اجتماعی در شوروی از آغاز انقلاب کبیر اکتبر (1917) تا پایان جنگ دوم جهانی (1945) ، که برای اولین بار در سال 1946 در آمریکا به چاپ رسیده است .

مایکل سیرز و آلبرت کان پژوهشگران تیز هوش و فرزانه ، با بررسی مدارک رسمی منتشره از جانب دولت های شوروی ، آمریکا ، انگلستان ... و مرور در روزنامه ها ، کتاب ها و نوشته های آن دوران ، سرگذشت یک دوره از حساس ترین و سرنوشت ساز ترین دوران حیات بشر را ، بشیوه ای دلنشین به نگارش درآورده اند .

کاوش موشکافانه ، روش سیستماتیک و بیان جذاب ویژگی های کتاب " توطئه بزرگ " می باشند. خواننده اما اجبار به پذیرش همه پندارهای این کتاب ندارد ، آنچه ضروری است قضاوت در مورد پدیده ها در چهارچوب زمان ، مکان و شرایط رخداد آن هاست . یک خواننده آگاه خود پژوهشگری است که از کلیشه برداری- این بیماری مزمن روشنفکران که ناشی از روحیه تقلید و نه نوآوری در جامعه ما است- بشدت گریزان است .

انتشار این تریبون حقیقت در این زمان که سرمایه داری جهانی و کارگزارانش آنی از تحریف و پرده پوشی حقایق در مورد نقش رهبران و آموزگاران جنبش کارگری جهانی فرو گزار نمی کنند ، وظیفه ای است به تعویق افتاده .

این کتاب اما یک پاسخننامه نیست بلکه یک تاریخ است ، مگر نه این که تاریخ خود بهترین پاسخگویی نا راستی هاست ؟

" توطئه بزرگ " چهار کتاب را در برمی گیرد :

کتاب یکم (انقلاب و ضد انقلاب) : رویدادهای انقلاب اکتبر ، دخالت متفقین در روسیه شوروی و جنگهای داخلی .

کتاب دوم (اسرار خط قرنطینه) : دسیسه های درون و برون مرزی تزار یستها پس از شکست متفقین در روسیه ، تدارکات امپریالیستها برای حمله نظامی جدید به روسیه و ظهور نازیسم .

کتاب سوم (ستون پنجم روسیه) : فعالیت های اپوزیسیون درون حزب بلشویک (ترتسکی ، بوخازین ...) و مبارزه حزب با آن .

کتاب چهارم (از مونیخ تا سانفرانسیسکو) : جنگ دوم جهانی ، ضد کمونیسم در آمریکا و شکست فاشیسم .

در برگردانی این کتاب کوشش شده بیشترین امانت بکار برده شود . در مورد نامهای ویژه و اصطلاحات و اشاره های نامأنوس ، که در این کتاب بوفور یافت می شود ، تلاش شده تا حد امکان توضیح بعمل آورده شود . این توضیح ها با علامت (*) مشخص شده اند .

بخش نخست

اعتلای قدرت شوراهای

1- ماموریت در پتروگراد

در اواسط تابستان سال سرنوشت ساز 1917 ، به هنگامیکه آتشفشان انقلاب روسیه سر به غرش و خروش نهاده بود ، یک امریکایی به نام سرگرد ریموند رابنز ، برای ماموریتی سری و فوق العاده مهم به پتروگراد (1) وارد شد . شخص مزبور بطور رسمی به عنوان معاون در بخش امریکایی صلیب سرخ مسافرت میکرد در حالیکه بطور غیر رسمی در خدمت سرویس اطلاعاتی ارتش ایالات متحده قرار داشت . ماموریت سری او در خدمت سیاست ابقای روسیه در حالت جنگ با آلمان بود .

اوضاع در جبهه شرق یأس آور بود . ارتش نا مجهز روسیه با رهبری بی کفایتش ، توسط آلمان درهم شکسته شده بود .

رژیم فنودالی تزار ، پوسیده از درون و درهم شکسته در اثر جنگ ، متزلزل و سپس سرنگون گردید . در خلال ماه مارس تزار نیکلای دوم به واگذاری قدرت ناچار و دولت موقت تاسیس شد . فریاد انقلابی " صلح ، نان و زمین ! " پهنه سرزمین روسیه را درنوردید . فریادی که تمام علانق نوین و نیز آمال قدیمی میلیونها روسی فرسوده از جنگ ، قحطی زده و بی چیز را درخود متجلی می کرد .

متفقین روسیه- بریتانیا ، فرانسه و ایالات متحده ، از سقوط محتوم ارتش روس بیمناک بودند . در هر لحظه امکان این میرفت که یک میلیون سرباز آلمان بناگاه از جبهه شرق خلاص و به سوی نیروهای بی رمق متفقین در غرب یورش آورند . به همین درجه نیز آینده گندم اوکراین ، زغال سنگ دونتس ، نفت قفقاز ، و تمامی ذخایر سرشار سرزمین روسیه در خطر بود ، ثروت هایی که میرفت به چنگال حریص آلمان پادشاهی بیفتد .

متفقین نا امیدانه- و حداقل تا زمانیکه قوای کمکی امریکا به جبهه غرب برسد- تلاش در نگهداری روسیه در حالت جنگ داشتند . سرگرد رابینز یکنفر از خیل دیپلماتها ، نظامیان و افسران اطلاعاتی مخصوص بود که بطور شتابزده به پتروگراد عازم شده بودند تا آنچه در توان دارند انجام دهند تا روسیه جنگ را همچنان دنبال کند ...

ریموند رابینز مردی چهل و سه ساله ، دارای انرژی سرشار ، فصاحت بینظیر و جاذبه شخصی فراوان بود که با موهای سیاه براق و چهره ای جذاب و عقاب گونه ، در امریکا بعنوان یک شخصیت اجتماعی برجسته معروف بود . او حرفه موفق تجارت در شیکاگو را رها و خود را وقف کارهای اجتماعی و نوع دوستانه نموده بود . در عرصه سیاست او یکی از " مردان روزولت " به شمار میرفت . رابینز در فعالیتهای انتخاباتی سال 1912 نقش بارزی را ایفا نموده بود . در طی این فعالیتهای ، مرد محبوب او " تنودور روزولت " کوشش میکرد ، بدون کمک مالی سرمایه داران بزرگ و دستگاههای سیاسی ، به کاخ سفید راه یابد . رابینز یک لیبرال مبارز و یک جنگجوی خستگی ناپذیر در هر گونه پیکار بر علیه ارتجاع بود .

سرهنگ ویلیام بویس تامسون رئیس صلیب سرخ امریکا در روسیه از انتصاب رابینز به معاونت خود شدیداً در شگفت شد : " چه گفتید ؟ ریموند رابینز ؟ آن بلند پرواز ؟ آن حنجره پاره کن روزولت ؟ او دیگر در این ماموریت چه میکند ؟ " . سرهنگ تامسون از جمهوریخواهان (منظور حزب جمهوریخواه امریکا است- م) و مردی بی ذوق و حال بود . وی از سهام قابل توجهی در تجارت روسیه ، آنجا که مربوط به معادن منگنز و مس روسیه میشد ، برخوردار بود . سرهنگ تامسون معهداً شخصی واقع بین و ناظری روشن بین در امور به شمار میرفت و دریافته بود که از شیوه محافظه کارانه وزارت امور خارجه امریکا در قبلا اوضاع آشفته روسیه هیچگونه نتیجه ای عاید نخواهد شد .

دیوید فرانسیس سفیر امریکایی در روسیه در آن سال ، مردی مسن و متحجر ، بانکداری پوکرباز از سنت لونیوز و فرماندار سابق میسوری بود . این شخص در فضای درهم پتروگراد شکسته از جنگ ، پتروگراد انقلابی ، با موهای خاکستری ، یقه های بلند مدل قدیم و پالتوی سیاه خوش دوختش ، چهره ای غیر عادی جلوه میکرد . دیپلماتی انگلیسی در وصف او چنین اظهار نظر کرده بود :

" فرانسیس پیر یک سوسیال- انقلابی را از یک سیب زمینی تشخیص نمیدهد ! "

اما همان اندازه که فرانسیس از امور سیاسی روسیه بی اطلاع بود ، به همان اندازه نیز به صحت اعتقاداتش ایمان داشت . این اعتقادات بیشتر بر پایه لاطانات هیجان آوری استوار بود که ژنرالهای تزاری و میلیونرهایی که همواره سفارت امریکا در پتروگراد را احاطه کرده بودند ، سرهم میکردند . فرانسیس بر این نظریه بود که این آشفتگی ناگهانی روسیه محصول توطئه آلمان بود و اینکه تمام انقلابیون روسیه عمال خارجی اند . و همچنین تصور میکرد که این اشکالات به زودی به پایان خواهد رسید .

روز 21 آوریل 1917 ، سفیر کبیر فرانسیس تلگراف محرمانه ای به این مضمون به وزیر امور خارجه امریکا رابرت لسنینگ مخابره نمود :

" سوسیالیست یا آنارشویستی افراطی به نام لنین همواره در حال ایراد خطابه های خشونت آمیزی است که به تقویت دولت می انجامد . در موقعیت مناسب از فرصت استفاده خواهد کرد " .

اما انقلاب روسیه ، پس از سرنگونی تزار نه تنها فرو ننشسته بود بلکه تازه داشت آغاز میشد . ارتش روسیه در حال فروپاشیدگی بود و هیچکس در روسیه به نظر قادر به جلوگیری از آن

نمی آمد. الکساندر کرنسکی نخست وزیر جاه طلب دولت موقت از جبهه ها بازدید و خطابه های فصیحی برای سربازان ایراد و بآنان اطمینان میداد که از " پیروزی ، دموکراسی و صلح " چند قدمی بیشتر فاصله نیست . سربازان گرسنه ، ناخشنود و طغیانگر روسی گروه گروه جبهه را ترک میکردند ، در بونیفرمهای خشن و چرکین خود ، همچون سیلی به سوی دشتهای باران خورده و جاده های آب گرفته ، به سوی دهکده ها و شهرها سرازیر میشدند (2)

در پشت جبهه ، سربازان بازگشته روس با کارگران و دهقانان انقلابی برخورد میکردند . در همه جا سربازان ، کارگران و دهقانان کمیده ها یا " شوراها " ی انقلابی خود را ایجاد کرده و نمایندگانی برای ارائه خواسته هایشان یعنی " صلح ، نان ، زمین ! " به مراکز دولتی در پتروگراد اعزام مینمودند ...

هنگامیکه سرگرد رابینز به پتروگراد رسید ، توده های گرسنه و نا امید همچون موجی تیره همه سرزمین را فرا گرفته بودند . پایتخت از نمایندگان سربازان اشباع شده بود ، نمایندگانی که از سنگرهای گل آلود اول جبهه میآمدند تا پایان جنگ را در خواست کنند . تقریبا هر روز شورشی برای نان در میگرفت . حزب بلشویک لنین- سازمان کمونیستهای روسی- که توسط کرنسکی غیر قانونی اعلام شده و به فعالیت زیر زمینی کشانیده شده بود ، به سرعت در حال کسب نیرو و اعتبار بود .

ریموند رابینز از پذیرش عقاید سفیر کبیر فرانسویس و دوستان تزاریش در مورد حقیقت اوضاع روسیه سرباز زده و وقت چندانی را در سالن های پتروگراد تلف نکرد و به قول خود " بمیدان " روان شد تا صحنه روسیه را نظاره کند . رابینز اعتقاد پر شوروی به " ذهنیت برون گرا " داشت ؛ به گفته او این خصلتی مشترک نزد بازرگانان موفق امریکایی است ، ذهنیتی که نه بر مبنای حرفی بلکه به جستجوی پیوسته واقعیات استوار است ، رابینز به اطراف و اکناف روسیه مسافرت و از کارخانه ها ، نشست های اتحادیه های کارگری ، سربازخانه ها و حتی سنگرهایی پراز شپش در جبهه شرق بازدید به عمل آورد . وی برای دریافت آنچه در روسیه میگذشت ، به میان مردم روسیه رفت .

روسیه آن سال سراسر همچون انجمنی برای مباحثه بود . انجمنی پهناور و آشفته . توده ها پس از قرنهای سکوت تحمیلی ، سرانجام زبانهای خود را باز یافته بودند . جلسات بحث در هر نقطه بر پا میشد و هر کس چیزی برای گفتن داشت . مامورین دولتی ، مبلغین متفقین ، بلشویکها ، سیوسیال- انقلابیها ، منشویکها و آنارشیبستها همه بطور همزمان زبان به صحبت گشوده بودند . بلشویکها پر طرفدارترین سخنگویان بودند و سربازان ، کارگران و دهقانان همواره سخنان آنان را تکرار میکردند .

سربازی در یکی از جلسات پر هرج و مرج مسائل را به این گونه مطرح میکرد :

" به من نشان بدهید برای چی میجنگم برای فتح قسطنطنیه یا برای یک روسیه آزاد ، برای دموکراسی یا برای سرمایه دار غارتگر ؟ اگر به من ثابت کنید که با جنگ دارم از انقلاب دفاع میکنم ، آنوقت بدون اینکه ترس از مجازات مجبورم کند ، با میل خود به جنگ خواهم رفت . اگر زمین از آن دهقانان ، کارخانه از آن کارگر و قدرت بدست شوراها باشد آنگاه است که خواهیم فهمید برای چه میجنگیم و برای آن خواهیم جنگید ! "

رابینز به این فضای بحث و جدل کاملا معتاد بود . در ایالات متحده ، با یک سخنران مارکسیست امریکایی در مورد اینکه چرا نباید با بلشویکهای روسی باشیم به بحث نشست بود و در جلسات غالبا اجازه پاسخگویی به بلشویکها را درخواست میکرد . چه در ازدحام کارخانه ها و چه سنگرها این امریکایی شانه پهن و چشم تیره به صحبت برمیخاست . هنگامیکه رابینز از طریق مترجم به توضیح در باره دموکراسی امریکایی و خطر ملتاریسم پروس برای شنوندگان روسی می پرداخت ، ابراز احساسات شدید سخنانش را بدرقه میکرد .

رابینز در عین حال وظایف مربوط به صلیب سرخ خویش را نیز فراموش نکرد . مسنولیت او رساندن مواد غذایی به شهرهای گرسنگی زده بود . در نواحی ولگای سفلی ، وی به انبارهای

عظیمی برخوردار نمود که در آنها غلات در حال گندیدن بودند چرا که به علت عدم وسایل حمل و نقل نمی توانستند به جاهای دیگر منتقل شوند. تحت رژیم بی کفایت تزار، همه وسایل حمل و نقل تکه تکه شده و کرنسکی نیز کوچکترین اقدامی برای علاج این وضعیت انجام نداده بود. رابینز پیشنهاد نمود که یک سری قایق باری برای حمل غلات به پایین ولگا ارسال شود. مامورین کرنسکی پاسخ دادند که این کار ناممکن است. دهقانی به نزد رابینز آمده و خود را بعنوان سرپرست شورای محل معرفی نمود. وی به رابینز گفت که قایق های باری را فراهم خواهد کرد. صبح روز بعد، غلات بسوی شمال بطرف مسکو و پتروگراد رهسپار شدند.

بهر کجا که رابینز پای مینهاد، سردرگمی و بی کفایتی حکومت کرنسکی و در عین حال نظم تشکیلاتی و اراده شوراهای انقلابی را مشاهده میکرد. هنگامیکه سرپرست یک شورا می گفت کاری انجام خواهد گرفت، آن کار انجام میشد....

اولین باری که رابینز به یک روستای روسیه رفته و درخواست ملاقات مامورین دولت را کرد روستائیان لبخندی زده و گفتند " شما بهتر است سرپرست شورا را ببینید "

رابینز با اعتراض: اینکه یک تشکیلات انقلابی است، من با تشکیلات دولتی کار دارم، تشکیلات اداری معمولی.

روستایی با خنده: هان! اون تشکیلات به چیزی نمی ارزد، بهتر است شما سرپرست شورا را ببینید!

رابینز پس از این سرکشی ها، در بازگشت به پتروگراد گزارش اولیه خود را بدین مضمون به سرهنگ تامسون ارائه کرد:

" دولت کرنسکی دولت کاغد بازی و بله قربان گویی در بالا است که در مسکو، پتروگراد و جا های دیگر تنها به زور سرنیزه خود را سر پا نگه داشته است. "

حکومت واقعی کشور توسط شوراهای اعمال میشد. اما کرنسکی، معتقد به ادامه جنگ با آلمان بود و به همین دلیل رابینز بر این نظر بود که وی بایستی در راس قدرت باقی بماند و چنانچه متفقین خواست آن دارند که از هرج و مرج در روسیه و افتادن آن به چنگال آلمان پیشگیری نمایند، بایستی تمام نفوذ خود را بکار برند تا کرنسکی شوراهای را به رسمیت شناخته و از در توافق با آنها درآید. دولت ایالت متحده، می بایستی، قبل از آنکه دیر شود، در جریان واقعیات قرار گیرد.

رابینز در این میان اقدام شجاعانه ای را پیشنهاد نمود مبنی بر برپا نمودن یک فعالیت تبلیغاتی عظیم و پر انرژی برای متقاعد ساختن مردم روسیه بر این امر که خطر حقیقی برای انقلاب از جانب آلمان است و در این راه با کمال شگفتی دریافت که سرهنگ تامسون، بدون هیچگونه تردید، هم با گزارش و هم با پیشنهاد او موافق است. وی به رابینز اطمینان داد که به واشگتن تلگراف و طرح عملیات تبلیغاتی را تشریح و درخواست اتوریته و اعتبار برای اجرای آن خواهد نمود.

در عین حال به رابینز گوشزد کرد که وقت گرانبهاست و بایستی عملیات را بیدرنگ آغاز کند.

رابینز: اما پول آن از کجا برسد؟

تامسون: من از پول خودم یک میلیون را به قمار خواهم گذاشت.

به رابینز اجازه داده شد تا این مبلغ را از بانک خود تامسون در پتروگراد برداشت کند... بگفته تامسون مسئله عمده حفظ ارتش روسیه در جبهه شرق و نگهداری آلمان در بیرون از روسیه بود. سرهنگ تامسون معهدا به خطرات این گونه درگیری فعالانه و شخصی در امور روسیه کاملا واقف بود.

تامسون: رابینز، آیا میدانید این کار به چه معنی است؟

رابینز: فکر میکنم که تنها راه نجات وضعیت فعلی باشد.

تامسون: نه، منظورم این است که آیا میدانید این امر چه مفهومی برای شخص شما دارد؟

رابینز: منظورتان چیست؟

تامسون: منظورم این است که اگر شکست بخوریم، شما تیرباران خواهید شد.

رابینز شانه اش را بالا انداخته گفت : " مردان بهتر و جوانتر هر روزه دارند در جبهه غرت گلوله میخورند ". و پس از مکثی ادامه داد " سرهنگ ، اگر من تیرباران شوم ، شما به دار آویخته خواهید شد . "

سرهنگ تامسون : باعث تعجبم نخواهد شد ، چنانچه حق با شما باشد . (3)

جمع‌بندی از نگارنده :

نخستین درس آموخته شده از این بخش اینکه ؛ همواره در طول تاریخ امپریالیستها و در راس آن امپریالیسم امریکا جهت تسلط بر جهان سعی کرده توسط ایادی و جاسوسان مزدورانش در لباس تجار ، ماموران خدماتی ، تحقیقاتی و ... کشورها و بویژه کشورهایی را که بحران انقلابی در آن شعله ور می گردد زیر نظر قرار دهد و تمامی کوشش خویش را مصروف آن می دارد که انقلاب را مهار کرده و دولتی را بر مسند قدرت سیاسی قرار دهد که دست نشانده وی باشد و یا حداقل دولتی باشد که یورش به دژ سرمایه هدفش نباشد . تا در آینده بتواند از طریق فشارهای " دیپلماسی " که آمیخته با اعمال خرابکارانه و جنایتکارانه ایادی داخلی و خارجی اش می باشد ، بتواند بشیوه انقلابات مخملی چون اکراین و .. ، اپوزیسیون سازی های تقلبی چون احمد چلبی در عراق و ... ، دولت مطلوب خویش را بر سرکار آورد .

درس دوم اینکه ؛ جنگ های امپریالیستی چون جنگ اول جهانی ، جنگ هایی بودند استعماری و غارتگرانه . جنگ هایی که با هدف چنگ اندازی و تقسیم ذخایر سرشار و ثروت های نهفته در دل دیگر کشورها- تقسیم بازارهای جهانی- چپاول و غارت بی رحمانه نیروی ارزن کار- عقب نگه داشتن دول در حال رشد و ... بمنظور کسب حداکثر سود برای انحصارات غول پیکر امپریالیستی آن اهداف پلید و شومی است که نابود کردن میلیونها انسان های پرامید- در هم کوبیدن هزاران تاسیسات اقتصادی ، تجاری ، مسکونی ، آموزشی و درمانی توسط بمباران های وحشیانه- زخمی کردن و معلول نمودن میلیونها انسان بیگناه که جرمشان دفاع از استقلال کشورشان می باشد را به همراه داشته است . امری که هم اکنون با دریایی از ددمنشی مافوق ضد انسانی در عراق جریان دارد . و در عین حال این برج و بارو علم شده ، آسمان خراش های پرزرق و برق ، زندگی های نسبتا مرفه مردم در کشورهای امپریالیستی حاصل این غارتگری و جنایتکاری انحصارات امپریالیستی است . و این یعنی دیالکتیک مبارزه طبقاتی که بمصادق سروده انقلابی :

" این فرش هفت رنگ که پایمال رقص توست از خون و زندگی انسانها گرفته رنگ " ، بیانگر واقعیت دو زندگی کاملا متضاد در جهان کنونی است .

درس بعدی اینکه ؛ بورژوازی قادر نخواهد بود در شرایط بحرانی چون جنگ ، کشور را از ورطه نابودی برهاند ، بلکه طبق تجربه تاریخ تنها راه نجات واقعی کشور از نیستی و نابودی جهت نیل به " صلح و آزادی و نان " ، در پرتوی تشکیلات کمونیستی چون حزب طبقه کارگر بمثابه ستاد فرماندهی زحمتکشان امکان پذیر خواهد بود . همانطوریکه در تجربه و عمل درستی این امر را حزب بلشوک لنین و استالین ؛ با در اختیار گذاشتن زمین برای دهقانان و کارخانه از آن کارگران و قدرت بدست شوراها ، باثبات رساند .

توضیحات :

(1) _ پتروگراد پایتخت روسیه تزاری بود . این شهر که نام خود را از پتر کبیر گرفته بود در اصل سنت پترزبورگ نامیده میشد . در آغاز جنگ اول نام این شهر به فرم روسی پتروگراد تغییر نمود . پس از انقلاب بلشویکی ، مسکو بصورت پایتخت جدید درآمد و در سال 1924 پس از مرگ لنین پایتخت سابق لنین گراد نام گرفت .

(2) _ مدت سه سال سربازان روسی با رشادت و مهارت فراوان در برابر مصائب مافوق تصور پیکار کرده بودند . در ماههای ابتدای جنگ ، در اوج حمله آلمان ، روسها به خاور پروس تجاوز کردند ، دولشکر ویژه و یک هنگ سواره آلمان را به عقب رانده و برای ژوفر () موقعیت

پرکردن خلاء در مارن () و نجات پاریس را فراهم آوردند . ارتش روسیه اما محکوم بود که خیانت و کم کاری پشت جبهه را تحمل کند . وزیر جنگ سوخوم لینوف خانی بود که توسط آلمان خرید شده بود . دربار تراز مملو از عمال آلمان و آلمان دوستانی بد نام چون تزارینا (همسر تزار) و مشاورینش کشیش پلید راسپوتین بود . سربازان روسی دارای تجهیزات محقری بودند . ارتش روسیه تا سال 1917 به تنهایی از مجموع بریتانیا ، فرانسه و ایتالیا متحمل تلفات بیشتری شده بود . این تلفات به 2762064 کشته ، 4/950/000 زخمی و 2/500/000 گمشده میرسید .

(3) _ این گفتگو بین سرگرد رابینز و کلنل تامسون همانند سایر گفتگوهای مندرج در این کتاب مستقیماً از منابع موثقی نقل شده که لیستشان در مأخذ پایان کتاب آمده است .